

فرودگاهی برای ۴۵میلیون مسافر

کشور چین در نظر دارد عظیم‌ترین و عجیب‌ترین پروژه احداث فرودگاه را انجام دهد؛ فرودگاهی که از تمامی جهات با نمونه‌های مشابهش تفاوت دارد. فرودگاه تازه شنتزن، یکی از پدیده‌های معماری بزرگ و استثنایی دنیا نامیده شده است. این فرودگاه که فاز طراحی آن پس از سه سال به اتمام رسیده است، براساس برآورد کارشناسان حدود یک میلیارد دلار هزینه ساخت خواهد داشت و دارای سه ترمینال فرودگاهی تازه است. ساختمان این فرودگاه طولی برابر ۵/۱ کیلومتر دارد و پوششی به مساحت داخلی نیم میلیون مترمربع در آن وجود دارد. کشور چین همه ساله یکی از مقاصد عمده گردشگران از سراسر جهان است و نیاز به ساخت یک فرودگاه بزرگ از مدت‌ها قبل احساس می‌شده است.

ساکنان فرودگاه

آدمیزاده همه‌چامی تواند زندگی کند، فرودگاه که تازه شاه‌نشین است!



فرودگاه برخلاف اسمش، جایی است که بار رفتنش بیشتر است

فرودگاه، گاه غمگین رفتن



حامد عسکری

شاعر و نویسنده‌ای که از همه فرودگاه‌ها می‌ترسد

فرودگاه، چه کلمه اشتباهی. افغانستانی‌ها می‌گویند میدان هوایی و به نظرم قشنگ‌تر است. ما یک‌جوری اسم برای این مکان خاص ساخته‌ایم که انگار آدم‌ها اینجا می‌آیند که فرود بیایند. ما فرودگاه می‌رویم. آدم‌ها فرودگاهی می‌روند که بپرند. که بروند. هیچ‌کس نمی‌رود که ببیاید. نمی‌دانم قاطی کرده‌ام. شاید بزنبید زیر میز و بگویید فلانی روزی ۱۰۰۰۰ تا پرواز می‌نشیند و بلند می‌شود ولی فرودگاه بار رفتنش بیشتر است تا آمدنش. فرودگاه جای غمگینی است، اذیت می‌کند. مفهوم فرودگاه کلی خرده مفهوم کوچک شاعرانه دارد. پریدن، رفتن، جاماندن. همه اینها هرکدامش یک کتاب است. آغوش‌ها و بوسه‌ها و دسته‌گل‌هایی که در فرودگاه‌ها ردوبدل می‌شوند خیلی واقعی‌تر، عمیق‌تر و محکم‌تر از انجام این خرده رفتارهایند در بقیه مکان‌های شهر. حتی خانه‌ها و مهمانی‌های خانوادگی.

حانیه قرار شد برود. قرار شد برود و هیچ‌کدام‌مان نیرسیدیم قرار است کی برگردی. ساعت سه صبح پرواز داشت به مسقط و بعدش نیویورک. قرار خداحافظی‌مان ساعت ۱۰ شب بود. بیخ گلویم یک مزرعه ذرت در حال جوانه زدن بود. یک بغض کوفتی ته گلویم داشت مثل یک گونی ذرت روی یک تابه چدنی حرارت می‌گرفت و ورم می‌کرد. من در جمع‌های خانوادگی اصولاً آدم دل‌کی‌ام. همیشه در مهمانی‌ها علاوه بر اتو کردن لباس و تیشان فیشان، یک سری هم به مجازی می‌زنم و کلی جوک ، لطیفه و شوخی بامزه جست‌وجو و در ذهنم ذخیره می‌کنم که همه را بچندانم تا به همه خوش بگذرد.

در مهمانی‌ها درهیچ عکسی نیستم و اصولاً همه بعد از مهمانی از من عکس‌هایشان را می‌خواهند. آن شب هم همین‌طور بود. سالن فرودگاه را گذاشته بودم روی سرم و مزرعه ذرت داشت ذرت‌هایش در تابه قلبم ورم می‌داد. حانیه داشت می‌رفت.

خواهر کوچولویم که در آغوش ۱۰سالگی من بزرگ‌شده بود و بیشتر از همه شعر را می‌فهمید و مرا بلد بود. دلم می‌خواست حسین‌رضازاده آویزان شود به عقربه‌های ساعت فرودگاه.

دلم می‌خواست همه سیستم‌های حمل‌ونقل هوایی آن شب یک‌ساعت مختل شوند و یک ساعت دیرتر رفتنش را ببینم. حانیه می‌رفت که حداقل چهارسال بماند و در این مدت من همه اتفاقات بد را مرور می‌کردم. دوباره دیدنش، دوباره چای دم کردنش و دوباره کل‌کل‌های خواهربرادری. من دل‌فک غمگینی بودم که داشت خنده‌دارترین اجرای عمرش را روی صحنه می‌برد و یکی از پشت‌صحنه داشت از پشت قفسه‌های سینه‌اش عمل قلب باز برایش انجام می‌داد و او حق نداشت جیکش درببیاید. حانیه رفت، مثل میلیون‌ها مسافری که آن شب در آسمان جهان جابه‌جا شدند و من همیشه از فرودگاه‌های جهان می‌ترسم.

فکر می‌کنم طراح پروتکل‌های تشریفات چقدر آدم باهوشی بوده که گفته مهماندارهای جوان و زیبا مثل پرستارها موظف باشند که مهربان باشند و حقوق بگیرند. موظفند که دم دهانه بیضی رنگ در هواپیما بایستند و با یک طرف شکلات از شما پذیرایی کنند. رسانه‌ها دروغ می‌گویند آن شکلات نه مال تنظیم قند است به‌وقت اوج و نه مال حرکت کردن فک و فشار نیامدن به پرده گوش است.

آن لبخند، آن خوش‌آمدید، آن شکلات مال این است که تو بغضت فرو برود، کامت شیرین شود و یک‌ذره کمکت کند تا بتوانی خودت را مدیریت کنی. اگر قرار بود تیم مهماندارها کمک و مددی به‌وقت خطر و تنش‌های جوی بکنند که مردها هم تر و فرزندترند هم قوی‌تر. هیچ چیزی غیرازاین نیست.

شیشه پنجره‌های کوچک هواپیما سه لایه است. علم هوانوردی می‌گوید دلییش تنظیم فشار هواست که کم‌وزیاد شدنش هواپیما را نترکاند ولی من می‌گویم برای جلوگیری از فشار زیاد حجم دلتنگی است. من کم فرودگاه نیوده‌ام و کم پرواز نکرده‌ام اما هربار برای من انگار اولین بار است. همان‌قدر ترس، همان‌قدر هیجان و همان‌قدر ترس و لبخند. هر بار که سوار هواپیما می‌شوم، دلم می‌خواهد لب پنجره بنشینم. دلم می‌خواهد بتوانم یک‌لقمه کنده ایر بگذارم در یک شیشه و برای مادرم سوغات ببرم.

دلم می‌خواهد از فضای اندک هواپیما دو پرس بخورم و دلم می‌خواهد بعد از غذا بروم کاکاپیت خلبان را ببینم و یک چای با او بنوشم و کابل آی یو ایکس هواپیما را بگیرم و بزنم به گوشی‌ام که مسافرها موزیک‌های انتخابی مرا پلی کنند.

من مطمئناً یک روزی علم آن‌قدر پیشرفت می‌کند که تو وقت خرید بلیت می‌توانی انتخاب کنی که بگویی مثلاً من دارم می‌روم از تهران به پراگ، لطفاً روکش صندلی‌ام بوی پیراهن گلدار مادرم را بدهد.

از هواکش بالای سرم بوی شالیزارهای لاهیجان بوزد. توی هندزفری‌ام صدای جرقه هیزم گردو پخش شود و زنگوله گوسفندها. غذا هم لوبیاپلو باشد با سالاد شیرازی و بعد از ناهار هم یک لیوان چای هیزمی بیاورید با نبات یزدی و شمد روان‌دازم قلمکار اصفهان باشد. مطمئناً یک روز هیچ‌کس نمی‌رود همه رفته‌ها برمی‌گردند. یک روز علم این‌قدر پیشرفت می‌کند که واکسن دلتنگی بسازد.



هرروز صدها پرواز می‌پرند و می‌نشینند و فرودگاه‌ها خالی و پر می‌شود. انسان‌هایی دلتنگ عزیزی می‌شوند و انسان‌هایی به دیدار عزیزشان می‌رسند و این پروازها هستند که اشک‌ها و لبخندها را جابه‌جا می‌کنند. درمیان این رفت‌وآمدها تقدیر برای بعضی‌ها نصفه و نیمه رقم می‌خورد. گویی پای به رفتن دارند و مسیری بی‌مقصد. از آب می‌گذرند و به خشکی نمی‌رسند. افرادی که تقدیرشان سألنی با شیشه‌های قدی است که پر و خالی می‌شود و تنهایی این مسافران بی‌مقصد است که در جغرافیا جابه‌جا می‌شود و هیچ‌وقت به مقصد نمی‌رسند.

شلوغی فرودگاه‌ها برایشان آرزو می‌شود تا شاید در میان مسافران، مسافر هم‌زبانی پیدا شود



دیپهیم خان‌بیگی پژوهشگری که هر وقت با خانواده پخش می‌شود به زندگی در فرودگاه فکر می‌کند

هیچ‌کس نفهمید چرا

هیروشی نوه‌رای ژاپنی نیز قبل از اقامت چهارماهه‌اش در فرودگاه بینوتو خوارز مکزیک، یک مستخدم ساختمان‌های اداری بوده است. در طول اقامت در فرودگاه با غذاهایی که فست فودهای فرودگاه به او می‌دادند، ایام را سپری می‌کرد.

پس از آن کنجکاوای مردم باعث شد برایش پتو و لباس‌های مختلف بیاورند تا تنها برای حتی چند کلام با وی هم‌صحبت شوند. این کنجکاوی به رسانه‌ها هم رسید و رسانه‌ها برای تهیه خبر گهگاهی به او سر می‌زدند. همین امر



او را به یک بیلبورد برای برندها و رستوران‌های مختلف تبدیل کرد. مصاحبه‌های مکررش با رسانه‌ها جایی بود برای آن‌که کسب‌وکارها بتوانند به‌صورت رایگان در رسانه‌ها تبلیغ کنند. او هرگز حاضر نشد از راز این اقامت طولانی پرده بردارد.

من سر آلفرد مهران هستم!

در صدر این فهرست باید به مهران کریمی ناصری اشاره کرد. او بیشترین اقامت را در فرودگاه در میان هم تقدیرهای خود داشته است. بیش از ۱۷سال زندگی در یک فرودگاه!

او که فرزند پزشکی ایرانی و پرستاری اسکاتلندی است پس از تحصیل در انگلستان و بازگشت به ایران (سال ۱۹۷۷) توسط رژیم پهلوی دستگیر می‌شود و درنهایت از ایران فرار می‌کند. اروپا را برای پناهندگی زیر و رو می‌کند و سرانجام کشور بلژیک به او تابعیت سیاسی می‌دهد. عشق یافتن پدر و مادرش او را وامی‌دارد تا به انگلستان سفر کند. در آنجا تصمیم می‌گیرد برای دریافت پناهندگی از انگلستان، مدارکش را ناپود کند. ناپود کردن مدارک باعث می‌شود انگلیسی‌ها او

را به بلژیک برگردانند. بلژیکی‌ها نیز دوباره او را به انگلستان برمی‌گردانند و در همین رفت‌وآمدها سرانجام در آگوست ۱۹۸۸ از فرودگاه شارل دوگل پاریس سر درمی‌آورد اما این بار فرانسوی‌ها به علت نداشتن مدارک نمی‌توانند او را به کشوری که از آن آمده، برگردانند. مهران کریمی ناصری از سال ۱۹۸۸ تا آگوست ۲۰۰۶ یعنی ۱۸سال ساکن فرودگاه شارل دوگل پاریس بود. در سال ۱۹۹۹ یک وکیل فرانسوی موفق می‌شود برای او اجازه اقامت بگیرد اما وی با استدلال این‌که من مهران کریمی ناصری نیستم بلکه «سر آلفرد مهران هستم» از امضای مدارک سر باز می‌زند. پس از آن به علت ابتلا به یک بیماری که هرگز اعلام نشد به بیمارستانی نامعلوم منتقل می‌شود و این پایان مرد ترمینال است.



و برای دقایقی غربت را از دل‌شان ببرد. حتما شنیده‌اید از مسافرانی که از کشورشان می‌برند و جلای وطن می‌کنند ولی گرفتار سالن انتظار فرودگاه کشوری دیگر می‌شوند.

از «نوه‌ها»ی ژاپنی که نمی‌خواهد کسی رازش را بداند تا «فنگ ژنگ‌هو»ی چینی که از بازگشت به کشورش بازمی‌ماند تا «مهران کریمی ناصری» که ایرانی است و بدون گذرنامه کشورش را ترک کرده است.

زندگی هر یک از این افراد شاید داستانی است که برای شرحش یک بغل کتاب هم کم باشد ولی به‌صورت مختصر نقلی از زندگی‌شان را شاید بشود نوشت.

یک تاجر آواره

فنگ ژنگ هو، تاجری چینی بود که مدتی برای تحصیل به ژاپن رفت و بعد از مدتی به چین برگشت. در سال ۲۰۰۱ به علت فعالیت‌های اقتصادی غیرمجاز در چین دستگیر و زندانی شد و پس از مدتی آزاد شد. او همچنین فعالیت‌هایی سیاسی علیه دولت چین انجام می‌داد که باعث شده بود دولت چین روی وی متمرکز شود. در آوریل ۲۰۰۹ فنگ بی‌دلیل ۴۱ روز بازداشت شد ولی طولی نکشید که چین را برای درمان به مقصد ژاپن ترک کرد اما در راه برگشت از ژاپن از ورودش به چین جلوگیری شد.

ماجرا این بود که یک‌بار از سوارشدن او به هواپیما جلوگیری می‌شود و در چهار مورد هم موفق شد سوار هواپیما شود و در آخر مقامات چینی وی را از شانگهای برمی‌گردانند. یکی از مقامات ژاپنی در مصاحبه‌ای اشاره

عاشقی در فرودگاه

هاینتس مولر، دوچرخه‌سوار آلمانی در شبکه‌های اجتماعی با دختری قرار می‌گذارد و برای دیدن وی و آشنایی بیشتر به ریودوژانیرو سفر می‌کند اما او بش‌روزگار دختر سر قرار حاضر نمی‌شود و این انتظار باعث می‌شود کم‌کم پول‌های مولر به اتمام برسد. این موضوع باعث می‌شود وی از کامپیناس (شهری در سائوپائولو برزیل) سر دریاورد.



مولر از ۱۶ تا ۲۹ اکتبر در فرودگاه ویراکوپوس کامپیناس برزیل می‌ماند و درنهایت برای بررسی سلامت روان به بیمارستان منتقل می‌شود.

جایی خواندم: «فرودگاه‌ها، بوسه‌های بیشتری از سالن‌های عروسی به خود دیده‌اند و دیوار بیمارستان‌ها بیشتر از عبادتگاه‌ها دعا شنیده‌اند. همیشه همین‌گونه‌ایم همه چیز را موکول می‌کنیم به زمانی که چیزی در حال از دست رفتن است». آن قسمتی که نوشته «چیزی در حال از دست رفتن است» را می‌توان در فرودگاه‌ها آن زمانی که عزیزی در حال رفتن است و قرار است بپرد کاملاً حس کرد. آن زمانی که عزیزی را که سفت در بغل گرفته‌ای رها می‌کنی تا او برود به سالن سوار شدن مسافران.

او بلیت دارد و مجوز عبور و تو نداری و باید بمانی این‌طرف. او نگاهت می‌کند و تو نگاهش می‌کنی و او دور می‌شود و قلب تو چنان می‌تپد که انگار می‌خواهد از قفسه سینه‌ات بیرون بزند و برود دنبال آن عزیز که تا چند دقیقه دیگر، سوار هواپیما خواهد شد، دیگر روی زمین نخواهد بود، به آسمان می‌رود و تو آنقدر از



طاهره آشیانی

روزنامه‌نگاری که حاضر است برای چند دقیقه بیشتر دین عزیزش به مسئول فرودگاه التماس کند

فرودگاه جایی است که یک دیوار شیشه‌ای نازک می‌تواند دو عزیز را کیلومترها از هم دور کند

آن دیوار شیشه‌ای لعنتی!